



۲۰۲۱/۰۸/۰۶



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## از بد بدترش توبه!

« آنطوری که کشت می کنی، چنان حاصل می گیری »  
("سیسیرو")

نخستین احساسی که همین لحظه به ارتباط اظهارات مسئولین و مبلغین دولت "جمهوری اسلامی افغانستان" امروزی، در رابطه با وقایع کشور ما، برین نویسنده غلبه نموده است، اینست که او از خود می پرسد، و می اندیشد که آیا رهبران این دو جانب درگیر درین بحران خونین، در قدم اول واقعاً در وضعیت سلامتی جسمی و روانی نورمال قرار دارند؟ نقل قولی را که به رنگ سرخ در تحت عنوان این مطلب، نگران کننده دیده می شود، ممکن کم از کم، ۲۰۶۰ سال قبل ارائه شده باشد که از آثار "مارکوس تولیوس سیسیرو" (Marcus Tullius Cicero)

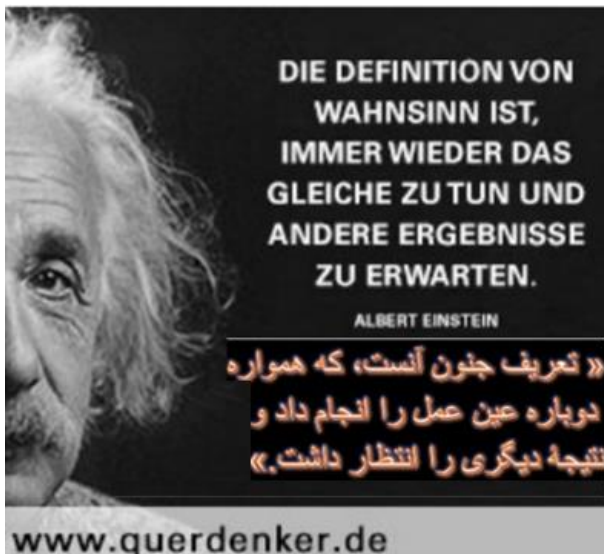


پارلمان خانگري غونډه

"مشهورترین سخنران روم" (متولد: ۱۰۶ ق م، متوفی: ۴۳ ق م، در سال ۶۳ "قتل روم")، سیاستمدار، سخنران سیاسی و فلسفی و نویسنده، نقل شده است. در عصر و زمان ما، در کشور ما هم، به همچو مفهوم از زبان آگاهان شنیده شده است. همین لحظه وقتی خبری شنیده شد که گویا "رئیس جمهور"، صداهای "الله اکبر" مردم کابل را که مبلغین دولت پس از "ایراد" بیانیه او در پارلمان، به عنوان یک عمل ابتکاری" بشکل شعار مظاهره، به راه انداخته اند، نمایانگر مسلمانان "اصیل" و عمل "انتحاری" ای که گویا از جانب "طالبان" بوقوع پیوسته است، به عنوان "ضد اسلامی" یا "غیر اسلامی" خوانده باشد. افسوس به حال ما که همچو «مغزهای متفکر» داریم. چه استعداد تفکر عمیق خواهد داشت. مگر چه کسی، شک داشته است که در جمع باشندگان عام "کابل" کسی یافت نخواهد شد که در یک "مظاهره" سازمان یافته توسط افراد "حاکمیت"، صدای "الله اکبر" را بلند کنند. به تصویر اول توجه کنید، که یک زمان رهبر دولت وقت، در فکر تغییر لباس شده است. در آن زمان ممکن، به هدف ترویج "مدرنیزم" این "پیر مرد" وطن ما را با پوشیدن لباس "اروپائی"، دریشی و کلاهی که می بینید، مجبور ساخته باشند. حال این "متفکر دوم جهان" را چه کسی مجبور

ساخته است، تا به جای لباسی که اقلأ از سی سال بیشتر و کم از کم، بیست سال، تنها در امریکا، با آن عادت کرده بوده باشد، برخلاف خواست "پادشاه محبوب وقت" خود او، تغییر دهد؟، چرا؟ تصاویر بعدی را ببیند. اگر برای خود او، در زمان دخول به پارلمان این "لباس" را به حساب "لباس ملی" و رسمی تعیین کرده باشد، پس رئیس پارلمان چرا "مراعات" نکرده است؟ این همه تظاهر برای چیست؟ اگر "ناسیونالیزم" چنین است؟، باز هم مورد سؤال بوده می تواند. خاضتاً که حضور افراد معین در حاکمیت با خصوصیات "راسیستی" اعم از "نژادی" و "مذهبی" با سمت و محل پرستی دیده می شود. پادشاهی و "ریفرم های" "شاه محبوب او" با "شورش" خونین روبرو شده است. بحران پس از قریب "ده ماه" در اخیر دهه بیست قرن بیست، توسط "اعلیحضرت محمد نادرخان"، "پدر" آخرین "پادشاه" به پان رسانیده می شود. اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، ممکن زمانی به اروپا سفر کرده باشند. به این عکس توجه کنید، که "پادشاه" سقوط داده شده در برابر پادشاه جوانتر بعدی، چه نوع برخورد می کند. چه کسی مطمئن خواهد بود، تا بگوید که آیا این "محبت" و "روبوسی" پادشاه "فراری" که در نتیجه شورش سقوط داده شده بود، با "پادشاه بعدی"، صادقانه و از طی دل بوده است و یا فقط از روی تظاهر. تا همین امروز، در باره همان «ریفرم های» یک پادشاه، طوری تبصره می کنند که گویا جامعه برای آن «آماده» نبوده باشد. هیچ کس نمی گوید که آمادگی چه شرایط باید داشته می بود؟ همین اکنون "افراطیون طالب" و "بنیادگرایان" وابسته به آنها، چون "گلبدین حکمتیار"، ضدیت آمخا را با اصطلاح "سیکولاریزم" نشان می دهند. به صراحت می توان درک نمود که اصلاً این همه به معنی و مفهوم "سیکولاریزم" در اروپا، بطور کلی نفهمیده اند. این "سیکولاریزم" در "عیسویت" توسط دانشمندان بخش "تئولوژی" یا (علوم الهیات) از داخل هیأت رهبری "کلیساها" آغاز یافته است، نه اینکه کدام تغییر خلاف خواست مذهبیهون آنها، از بیرون تحمیل شده باشد. چنین یک پروسه در اسلام، از جانب "علمای دین اسلام" تا اکنون آغاز نیافته است. خیلی شرم آور هم بوده می تواند که بنیادگرایان اسلامی و مبلغین افراطی آنها، این کلمات را به زبان می آورند. این خود نمایانگر واهمه و ترزل خود آنان، نسبت به عقیده خود آنها، می باشد.

بیش از ۹۹ فیصد مردم افغانستان مسلمان یاد شده است که در بیش از «هزار سال» قبل، این دین را قبول کرده اند.



مردم متدین کشور ما خود می دانند که چه وقت "الله اکبر" به زبان آورند. آنها از روی عقیده برای "آخرت خود" به عبادت، بدون ریا و حيله عادت کرده اند. نیاز به امر و فرمایش کسی دیگری محسوس نیست. از جانب دیگر همین مردم ما هم چنان می دانند که در ادوار و مراحل مختلف تاریخی، در شرایط نهایت دشوار و «بحرانی» کشور ما، ازین «الله اکبر» گروپ های «سیاسی» توانسته اند تا بر ضد منافع وطن از آن سوء استفاده، کنند. حال وقتی به بعضی اظهارات این «متفکر دوم جهان» که به هدف عوامفریبی از دوران «امانی» یاد کرده است، متوجه

می شویم، ممکن این شخص و هم ماقبل او هر دو، که ضمناً مانند فیلمهای «کارتونی» با لباسهای مختلف، وارد صحنه تمثیل می شوند، هم چنان فکر کنند که شاید "استعمار انگلیس" مردم را به علت "تحمیل جبری" لباس اروپائی تحریک کرده باشد، که حال ممکن خود آنها "بستن" لنگی را هم خود یاد نداشته باشند، اما ممکن واهمه آنها را وادار ساخته باشد، که با این نمایش ها، ظاهر شوند. به جای اینکه جامعه را با آگاهی های منطقی و علمی آشنا سازند، در انظار مردم، چیزی را تکرار می کنند، که مردم ما در بیش از هزار سال، با این مفاهیم عادت کرده اند. در ارتباط با تلاشهای غافلانه این زمامداران، که از چنین کردار و رفتار جنون آمیز، ممکن انتظار بهره برداری به نفع موقف خود آنها داشته باشند، "البرت آینشتاین" چنین بیان داشته است: **«تعریف جنون آنست، که همواره دوباره عین عمل را انجام داد و نتیجه دیگری را انتظار داشت.»** نویسنده مانند همیشه حضور خوانندگان محترم بار دیگر بیان می دارد، که «بحران خونین» و طولانی کشور ما، با عقاید دینی و سائر تصورات ذهنی بشمول "آیدیالوژی ها" و تیئوری ها ارتباط ندارد. اینجا مسئله بر سر "قدرت" و "زور" است که در عین حال به قول "هنا آرینت" هر دو یکی نیست. این چنان یک درگیری است که بشکل "جنگ های نیابتی" در چهارچوکات مناسبات بین المللی در تحت تأثیر و نفوذ رقابتهای قدرتهای بیرونی در پیوند با فعالیتهای "مستخدمین" خارجی، که در داخل در رقابت بر سر کسب قدرت و حفظ منافع شخصی و گروهی خلاصه می گردد، به پیش برده می شود. وضعیت طوری است که مانند یک شب تاریک، که در نتیجه حمله "دزدان"، هم "دزدان" فغان سر دهند که که "بگیرید" و هم "صاحبان مال و خانه" به عنوان صدمه دیدگان. نابخه قرن بیست، "البرت آینشتاین" می گوید: **«حاکمیت احمقها غلبه ناپذیر است، زیرا خیلی زیاد اند، و رأی آنها دقیقاً مانند رأی ما حساب می شود.»** او در جای دیگر هم چنان تأکید می ورزد که: **«مسائل را انسان هیچگاه نمی تواند با آن طرز تفکر حل کند، که بر طبق آن ایجاد شده است.»** حال اگر کسی درین کشور و در شرایط تسلط این دو جانب درگیر جنگ بر وضعیت، خواست و آرزوی زندگی در صلح را مطرح می سازد، باید از همه اولتر اطمینان حاصل کند که آیا درین اجتماع فعلی افغانستان، «حق زندگی کردن» برای این فرد، برسمیت شناخته می شود، یا نه؟ تا در صورت جواب مثبت، بعد از آن در فکر تدارک زمینه های زندگی، در شرایط صلح شد. آیا زندگی کردن "حق فرد است" یا نه؟ اگر این زندگی "حق فرد است"، و در اجتماع، به حقوق اساسی انسان و کرامت او، احترام می شود، پس باید خود فرد هم چنان حق داشته باشد، که خود او به اراده خود، محل و شیوه زندگی خود را هم آزادانه انتخاب کند و در حیات اجتماعی، که انسان بقول "ارسطو" یک "حیوان معقول" و اجتماعی هم است، پس وقتی به حیث موجود اجتماعی شناخته می شود، باید در امور اجتماعی هم، سهیم شده بتواند. چرا یکی امکان دارد و دیگری نه؟ هر یک می داند که خود فرد، خودش را خلق نکرده است. بحث را بر سر اینکه چگونه خلق شده باشد، می گذاریم کنار. اما حال که، موجود انسان هم وجود دارد، پس در تحت سازماندهی دولت متمدن، باید تمام اتباع کشور دارای "حقوق" و "مکلفیت های" مساوی باشند. اساس این دولت فعلی که به عنوان «پادشاهی»، ۲۷۴ سال قبل تهدابگزاری شده است، ممکن از تجارب دولتی، در مقایسه با کشورهای دیگر، کافی و فراوان برخوردار نه باشد، با وجود آنکه مردم ما در یک سرزمینی زندگی می کنند که تأریخ کهن دارد. نویسنده مطمئن نیست که اکثریت این زمامداران، اصلاً، تعریف درست دولت را درک کرده باشند. بخصوص انسانهای ناکام و کم استعداد و از نگاه روانی مریض، که رهبران این کشور شده اند، درینجا، یک تعریفی را از مفهوم دولت، از آثار "مارکوس تولیوس سیسرو" (Marcus Tullius Cicero)، نقل می کنیم که

گفته است: « دولت [...] موضوع مربوط مردم است؛ لیکن مردم، هر مجموعه از مترام ساختن دلخواه انسانها نیست، بلکه یک تجمع تعداد بزرگتری است، که در یک نظم حقوقی مطابق هدف دولت، به یک اجتماع مبدل می گردد.» (کتاب "سیسرو": "جمهوری"، "انترنت") همبستگی میان تمام اتباع یک دولت، بر طبق تعهدات قانونی، برقرار می گردد که در عین حال مبین "سیستم حقوقی" دولتی باشد که در مراحل مختلف از زمان تأسیس دولت بیعد، باید عیار شده و بر آن توافق به عمل آمده باشد. تشنجات و منازعات، دشمنی بیار می آورد. درینجا به یک برداشت جالب دیگر "سیسرو" توجه نمایند که دشمن انسان را چگونه تعریف کرده است: «اغلباً انسان خود دشمن بزرگ خود است.» در عین حال در اجتماعات خصوصیت «دلک ها» را نیز تعریف می کند: «دلک ها» عیب خصوصیتی دارند، که اشتباه دیگران را کشف می کنند، اما اشتباه خود را فراموش می کنند.» اضافه از ۱۴۰۰ سال قبل، این مفهوم «الله اکبر» با «دین مقدس اسلام» برای نخستین مرتبه، «اختراع» شده است. به عنوان طفل یک خانواده مسلمان افغانستان، طبق کلتور و فرهنگ و شیوه زندگی مردم ما، نخست در زندگی خانواده و بعد در ماحول مان به این مفهوم عادت کرده ایم. عقیدت دینی نه باید از جانب کسی برای اهداف "سیاسی" مورد سوء استفاده قرار گیرد. کسانی هم در حلقات افراطیون دیده می شوند که می خواهند از «دین» به عنوان وسیله، برای رسیدن به قدرت سیاسی کار گیرند. تبعیض باید مردود شناخته شود. اولاً برای هیچ مسلمان، این چنین "شعار" و لو هر قدر زیبا و جذاب با رنگ های تیره هم تحریر شود، بر کیفیت این مفهوم و شناخت از آن، چیزی علاوه نمی گردد. وقتی اگر ازین "شعار" کسی انتظار یک "اتحاد" را داشته باشد، اتحاد روی چه موضوع؟ آیا این حاکمیت متوجه است که غیر از مخالفین مسلح علیه آنها، یک اکثریت قاطع اتباع معصوم و ناتوان وجود دارند، که درین جامعه موجود اند، اما از این چنین حکومتداری رنج می برند؟ برای آنها چنین داد و فغان درین جامعه و تعیین شعار برای توضیحاتی که مبلغین آنها در رسانه بدست نشر سپرده اند، خیلی کودکانه و شرم آور شناخته می شود. در تحت نام "ملی" نه باید "راسیزم" نژادی تعبیه شده را به ترویج اجازه دهیم. مگر ما از وضعیت کشور ما آگاهی نداریم؟ چرا ازین سرزمین میلیونها انسان "مهاجر" شده اند؟ آیا زمامداران کشوری که همه ما در آن تولد شده ایم و حال این کشور، اضافه از ۴۳ سال است که با «بحران خونین» روبرو است، گاهی هم از خود می پرسند، که چرا این خونریزی ادامه دارد؟ درین کشور، که قریب ۹۹ فیصد جمعیت آنرا، «مسلمانان»، اعم از «سنی» (اکثریت) و «شیعه» (اقلیت) تشکیل می دهد، درین مدت بیش از ۴۳ سال اخیر حکومتهای مختلفی داشته است، کدام یکی از آنها با وجود آنکه از قانون حرف می زنند، به چه پیمانانه مطمئن اند که مردم افغانستان، با مشروعیت و قانونیت حاکمیت آنها، باور داشته باشند. در قانون اساسی، برای هر فرد «حقوق» و «مکلفیت های» مساوی مطرح است و وقتی اگر درین جامعه هم چنان «انتخاب» عقیدت دینی، به عنوان «حق آزاد» او پذیرفته شود، پس باید خود شخص بداند، که عبادت و پیروی از اوامر و فرائض دینی، چگونه بسر رسانیده می شود. لازم است تا هر یک ما، باید صادقانه در ذهن داشته باشیم که چه آگاهی داریم و چه چیز هم نمی دانیم. درین جا اعتراف "مارکوس تولیوس سیسرو" جالب است که در حقیقت، جمله "سقراط" را، به عبارت دیگر ذکر کرده است و به منظور برسمیت شناختن آن، چنین افاده نموده است: "من می شرمم، که اگر اعتراف نه کنم که من نمی دانم، آنچه را که نمی دانم." صرفنظر از گذشته ها، درین دهه های اخیر، با سوء تعبیر و سوء استفاده از احساسات معتقدین دینی و مذهبی کشورما، گروپ های معین، با ذکر همین «الله اکبر»، قریب ۴۲ سال قبل، باعث تحریک و تعمیق «بحران» و

تداوم «خونریزیها» و «سازماندهی بلواها» در کشور نیز شده اند. حال به صراحت بیان می دارند، تا هر کس صدای «الله اکبر» را از طریق «لودسپیکرها» به گوش جنگیها برسانند، تا «روحیه جنگی» در عساکر آنها قوی شود. چه عجیب مفکوره. حال فقط یک سلسله وقایع نمونوی دیگر را، از تاریخ یادآور می شویم. در حقیقت عقیده هر فرد با خود او که آزاد "انتخاب" کرده است، یک رابطه "دو جانبه" است. یعنی در نهایت فرد می داند، که به چه عقیده است. در حقیقت خودش با خود تعهد می کند، که از چه پیروی کند. هیچ کس دیگر حق ندارد، بر شخص معتقد اعتراض کند، که چرا به این عقیده است؟ و هم چنان حق ندارد، شخص غیر معتقد و یا پیرو عقیده دیگری را با "زور شمشیر" معتقد به "عقیده" خود سازد. در حال حاضر که از موجودیت ۱.۷ میلیارد انسان پیرو دین اسلام، در اینترنت خبر داده می شود، یقین است که اولاً همه مسلمانان اقلماً با این کلمه آشنا اند، طوری که در بالا ذکر شده است، هم چنان بوفرت یاد می شود. میلیارد انسانهای دیگر هم، با این کلمه آشنا اند، با وجود اینکه ممکن مسلمان هم نباشند. توصیه دانشمندان و فیلسوفان اینست که از کلمات مقدس برای اهداف سیاسی و قدرت طلبی، سوء استفاده نشود. هر چه بی مورد، زیاد تکرار شود، به همان اندازه خطر افزایش بی تفاوتی نسبت به آن تقدس محتمل است. این ۱.۷ میلیارد مسلمان، همه متعصب و افراطی نیستند. آنها همه اعضای "احزاب" و تشکلهای بی شمار

"بنیادگرای متعصب" و "تروریست" نیز نیستند. مسلمانهای معمولی که در حلقات خاص "سیاسی" نیستند، عمدتاً با "پنج بنای مسلمانی" آگاه اند. اسلام را دین صلح می دانند. خلاصه اینکه همه از اسلام طوری که "افراطیون" تبلیغ می کنند، تصویر آنها را ندارند. همبستگی انسانها برای اهداف خیرخواهانه، بدون تبعیض یک امر نیک است. در مقطع معین تاریخ کشورما، پس از یک مدت آرامش "نسبی"، زمانی رسیده است که این کشور با بحرانهای سیاسی روبرو گردیده است. این افرادی را که در صفحه بالائی می بینید، در جمله کسانی در تاریخ ثبت نام اند که در آغاز بحران و خطر "حریق" که خود نیز هدف سیاسی را تعقیب می نموده اند، در تحریک مردم ما به جنگ مسلحانه، از



(تورن اساعیل" در ماه مارچ ۱۹۷۹م، پس از برگشت خمینی به تهران و سقوط "شاه ایران"، محرک اصلی و سازمانده شورش "هرات" شناخته شده است. که در نتیجه «۳۰۰۰» انسان کشته شده اند.)



شعار "الله اکبر" کار گرفته اند و در عین حال بکمک، و سهم بودن مشهود "بیگانگان"، باعث خونریزی بزرگ و غم انگیز شده اند. اینها مسبب کشتار ۳۰۰۰۰ انسان نیز شناخته شده اند. پس از فرار آنها به «کوه ها»، جنگ خونین "نیابتی" قریب یک دهه را به پیش می برند. پس از خروج "قوای شوروی" به "جنگ بر سر قدرت" متوسل می شوند و نام آنرا "جنگ داخلی" گذاشته اند. اینبار، از همان حلقات به ظاهر متحد قبلی، حریفان متخاصم و متحدان نیز بوجود آورده اند. "جنگ داخلی" آنها، که کاملاً ماهیت "داخلی" نداشته است، پدیده نئی را به "نام طالب" وارد میدان ساخته است. همان رهبران "مستقر" در "پاکستان" و "ایران" خاصتاً، "گوریلا های" خود آنان را سازمان داده اند و بدین ترتیب "جنگ نیابتی" را بطور خاص "صیقل" کرده اند. در حالی که بر اوضاع کشور، قریب ۳۰ سال است، که همین

"بنیادگرایان" از قماشهای مختلف تسلط دارند، باز هم بحران بی پایان ادامه دارد و اداره در دست آنهاست. حال بار دیگر تلاش دارند تا در شرایطی که از مرحله بهانه های تبلیغاتی "خطر در برابر اسلام" از ظرفیتها و اهداف قدرت

های بزرگ جهان در تحت شعار "**ضد کمونیستی**" استفاده نموده اند، حال با پدیدار شدن پدیده های جدید، که پس از ختم جنگ سرد، وارد میدان گردیده اند و با اعمال سالهای بیش از دو دهه اخیر بخصوص، از واهمه قبلی "**خطر در برابر اسلام**"، یک حالت جدید نگرانی جهانی را پدیدار ساخته اند که واهمه "**خطر از اسلام**" در برابر امنیت جهان، شنیده می شود. حال اینک دو "جناح" درگیر جنگ در افغانستان در تلاش اند، تا از هر امکان تبلیغاتی و فریب توده های مردم، برای اهداف "جنگی" آنها، هیزم سوخت و گوشت دم توپ جمع آوری کنند. "الله اکبر" برای ما مفهوم است. اما هیچگاه به عنوان "شعاری" که "جنگ را تشدد ببخشند، به زبان نمی آوریم. ما حق نداریم بشکلی از اشکال به تفتیش عقاید راه باز کنیم. ما حق نداریم که به کسی "شهادتنامه مسلمان" و یا "غیر مسلمانی" توزیع کنیم. این نویسنده بارها، تأکید نموده است، که "حاکمیت دو سره"، "نا لایق" که فقط یک جبهه جنگ "نیابتی" را اداره می کند و در مقابل یک "مخالف" وابسته دیگر را که هم چنان درین چوکات، در "جنگ نیابتی" در نقش "جنگی" دخیل است، در حالی که هر دو برای کمیت وسیع و قریب به تمام مردم افغانستان قابل حمایت نمی باشند، هرگاه از ذکر کلمه "الله اکبر" برای هدف سیاسی - نظامی، سوء استفاده محسوس باشد، هیچگاهی با این چنین افراد، سروکار نخواهیم داشت. ما به هیچ کس اجازه نمی دهیم که از ما در باره عقیده خود ما امتحان "کانکور" برای شمول به کدام فرقه "سیاسی" و یا "مذهبی"، بگیرند. ما صلح می خواهیم. اما چرا دور از وطن بسر می بریم؟ برای ما این "حاکمیت دو سره" و تقویه کننده "فساد اداری" به همان پیمانہ در برابر کشتار مسئولیت دارد، مانند مخالفین آنها. ما نمی خواهیم با حلقات بی شمار "راسیستی" متحد شویم، که خود مسبب تداوم جنگ بی پایان اند، که با انحرافات مختلف ضد انسانی مبتلا اند. در همان سالی که اینها، در نیمه مارچ ۱۹۷۹م پس از حادثه خونین و نابخشودنی هرات، به کوه ها عقب نشینی می کنند، «اخوانی های» آنها، بطور نمونه، در محل تولد این نویسنده، در ولسوالی گلستان ولایت فراه، منجمله این مکتب را که قریب هشتاد سال قبل، در زمان پادشاه جوان که پس از

"قتل" پدر ایشان، "اعلیحضرت محمد نادرشاه"، به عمر ۱۹ سالگی جانشین پدر می گردند، اعمار گردیده بود. در قریب چهل سال، پس از تأسیس این مکتب ابتدائیه به نام «ملا محمد فراهی» در ولایت امروزی فراه، در آنوقت «حکومت اعلی»، برای صدها پسر این محل دور افتاده کوهستانی، راه آموزش و تحصیلات عالی را در رشته



«مکتب ابتدائیه "ملا محمد فراهی" در ولسوالی گلستان (در ابتدا: علاقه‌اری) ولایت فراه (حکومت اعلی) قریب ۸۰ سال قبل اعمار ویا شعار «الله اکبر» توسط پیروان «محمد نبی محمدی»، «گنبدین حکمتیار» و «برهان الدین ربانی» در سال ۱۹۸۰مویران شده است.»



های مختلف، نظامی و ملکی فراهم ساخته اند.

(تأسیس اولین مکتب دخترها برای این منطقه هم چنان، با نام نیک و پر افتخار همین آخرین پادشاه، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، ثبت تاریخ است که نویسنده و برادرانش در تأسیس مکتب دخترها در جوار مرکز ولسوالی، نقش مهم و شایسته افتخار، داشته اند.) از برکت همچو خدمت به وطن، امکان برای اطفال این وطن

فراهم ساخته شد، تا از آن منطقه دور افتاده و کوهستانی، تعداد بی شماری، از "جنرالان"، افسران و دوکتوران

طب، معلمان ازین منطقه، تعلیم و تحصیل را در شهرهای مختلف

وطن، بشمول کابل و مراکز کشورهای پیشرفته خارجی نیز، پشت سر گذارند و در مناطق مختلف کشور خدمت نمایند. اقوام مختلف که همه

مسلمان بوده و با ترکیب، سنی و شیعه در دهات مختلف، در طی

قرون، پهلوی هم در صلح و دوستی زندگی داشته اند. از جمله فرزندان مسکون این دره معروف واقع در سلسله کوه های "سیاه کوه"، که از کوه



بابا و سلسله هندوکش ادامه یافته است، تعداد کثیری در قبرستان معروف "میوند" دفن اند که تحت فرماندهی «سردار محمد ایوب خان» در جنگ با تجاوزگران انگلیسی کشته شده اند. نام "سردار محمد ایوب خان" مسمی با "شیر میوند"، تا اکنون در حافظه نسلهای بعدی درین دره جاودان نگهداشته شده است. با تأسف که در همان سالهای



(دینی محمدی رهبر مجاهدین، رهبر "طالبان"، حتماً از چراغ سبز، ای که ایالات متحده به پاکستان برای تشکیل لشکر جنگی تحت نام "حرکت طالبان" نشان داده است، باید واقف بوده باشد. «حکمشیر»: و او منجمت باید از برخورد های آنها، که افراد جنگی یکدیگر را در رقابت ها، کشته اند، به یاد داشته بوده باشند. همه به حساب جنایات پاکستان علیه افغانستان و در مطابقت با ممانعت از پروسه "ملت سازی در افغانستان" ثبت تاریخ شده است. چا نشین او مولوی قلم الدین، وزیر با امر "امر بالمعروف و نهی عن المنکر" یا "پولیس دینی" در حکومت طالبان بوده است.)

۱۹۷۹م - ۱۹۸۰م، چند هفته بعد از «ورود خمینی» به «تهران» و سقوط «شاه ایران»، به سلسله فعالیت‌های در صف آنها، این مکتب هم چنان تحت شعار «الله اکبر» ویران می گردد. نویسنده، فارغ این مکتب و فارغ پوهنخی علوم پوهنتون کابل، می باشد. در همان سالی که این مکتب و خانه های صدها معلم و مأمور دولت، بشمول خانه این نویسنده درین محل سوختانده و ویران می گردد، خودش در پوهنتون "بوخوم آلمان" مصروف تحصیل در دوره "دوکتورا" بوده است.

مولوی قلم الدین» یکی از مخوف ترین چهره ها در حکومت «طالبان» شمرده می شده است. (منبع عکس انترنت) معاون «امر بالمعروف و نهی عن المنکر»، انسانها را به جرم شنیدن رادیو روانه زندان می ساخت. این تشکل جنگی، در آغاز بصورت عمده «حرکت طالبان» از ترکیب «سه گروپ»، افسران زمان سلطنت گرفته تا افراد جدا

شده از «حزب حاکم وقت» زمان حضور قوای

شوروی و تجمعی از جنگی های «نا راض» از

صفوف «تنظیم های» مستقر در پشاور، نام داده شده

است، که بنا بر هنر و مهارت «استخباراتی» از آنها،

در نقش و هم زیر پوشش کلمه «طالب» استفاده نمود

اند. با احمال مرحله اول قدرت نمائی، بر میراث

فرهنگی جامعه افغانی، ضربات تباہ کننده وارد آورده



(این شخص که گاهی «میر» و گاهی «امیر» نامیده می شود، «تورن اسماعیل» نام دارد، قاتل دوسیه دار است.)

اند. اگر روزی در دهات دور افتاده، در وقت مریضی عضو خانواده اش که محلات آنها داکتر و دوا نمی شناختند،



طالب و یا ملا را برای «قرائت قران شریف»، بمثابة آرامش روحی می خواستند، حال در شغل طالب بجای قرائت قرآن مقدس، ممکن هنر استعمال اسلحه، بستکاری «بمب» و غیره مواد منفجره را بشناسند، خدا می داند که مردم ما ادای نماز را با چه ترس و وهم ممکن در مساجد، بسر می رسانند.

این شخص که گاهی "میر" و گاهی "امیر" نامیده می شود، «تورن اسماعیل» نام دارد، قاتل دوسیه دار است. ممکن گاهی هم «شیعه»، گاهی «سنی» هم معرفی شده باشد. بهر صورت یک جنایتکار جنگی است. به خاک «سردار محمد ایوب خان» و غیره قهرمانان وطن افغانها، خیانت کرده است. قاتل و همکار و مجرم قتل و ویرانی شناخته شده است، اما تا حال محاکم عدلی فرصت اعلان محکومیت او را نیافته اند، زیرا تا حال به محاکمه کشانده نشده است. تحت حمایت ایران، او را گاهی «هم سنگر طالب» و گاهی «دشمن طالب» نیز قلمداد کرده اند. حال وقتی «پاسداران» و «بسیجی» های ملاهای ایران، موفق شده اند، تا یک مجرم و قاتل انسانهای بی گناه را رئیس جمهور ایران بسازند، احتمال دارد که این شخص هم چنان در زندگی خودش، محاکمه نشود. اما از اینکه قاتل قابل عفو نیست، پس نسلهای آینده باید، رسالت آنها را فراموش نه کنند.

پایان

